

رنجنامه ملت در بند ایران

از: حسن مساوات

من عضو کوچکی از این ملت هستم و بر این مبنا نمیدانم از رنجهایمان چه بنویسم و خطاب به که بنویسم؟ نمیدانم با این تن کوفته و فکر خسته و ضایعات دردناک که بر سرزمین و هم وطنان و هم نو عانم وارد شده و این تاریخ مسیر پر مخاطره ای که در مقابل ما است چه میتوانم نوشت که جرعه ای از امید واری برای یاران آشنای ناشناسم بهمراه داشته باشد.

آن ناشناسانی که در میان آنها احساس غربتی نیست و با هر کدامشان میتوانم با زبان خودم حرف بزنم و از اصطلاحاتی که از کودکی با آنها انس داشته ام استفاده کنم و بفهمم که چه میگویند و بفهمانم چه میگویم.

ولی آیا آن آشنایان ناشناس همان مردمی هستند که کودکی و نوجوانیم را با آنان سپری کرده ام و با آنها غمها و شادیهایم را بشراکت گذاردم یا نه؟

آیا سی و دو سال حکومت اهریمنان دستار بسر که از مدرسه ابتدائی با آنان روبرو شده بودم و صفات دد منشانه آنها را شناخته بودم آن مردم را دگرگونه نکرده است که دیگر آنها هم همراز نباشند و دنیایشان از آنچه که بود، تیره تر نشده باشد و افسون آن جنایتکار پیر عقده ای حوزه های باصطلاح علمیه آنان را به شیاطین انسان نما تبدیل نکرده باشد.

آخر این چه عفریتی بود که در پیرانه سر بر این کشور نازل شد و این چه تفکر دوران سنگی و غار نشینی بود که بر ما تحمیل گردید و این چه بردباری و خفت پذیری بود که ملت ما از خود نشان داد و خود را باسارت ملایان و اسپگرا در آورد. چرا ما برای بدست آوردن آزادی بدنبال خمینی روان شدیم تا جا نیکه آن محدود آزادی در امور خصوصی خود را هم که داشتیم بر باد رفت.

امروز ما را آنچنان از خرد و بصیرت بی بهره فرض میکنند که بما میگویند چه بپوش و چه نپوش و حتی وادارمان میکنند تا برای اعتراض در راه پیمائی سکوت شرکت کنیم و دم نزنیم که انواع پلیس ها با لباس های گوناگون و حتی ارادل خود فروخته خائن بمردم و کشور با لباس شخصی با هیبت ظاهراً همچون خودمان، ما را بجرم شکست این سکوت مرگبار دستگیر کنند و به سلاخ خانه های تازی نژاد علی خامنه ای بفرستند.

تنها بما یک آزادی داده شده: آزادی اینکه هر چه اهریمنان میگویند تأیید کنیم؛ همین و بس. دانشمندان ما باید مقلد سفیهان بنشسته در قم باشند و آنها را علما میخوانند. علمشان در مسائل از گمر به پائین و طرز لذت بردن از کودک شیر خواره است. تجزیه بشریت به آدم های کامل (از نظر سخیف آنان مرد) و آدم های نیمه (که آنها نصف مر و گاهی کمتر بحساب این ابلهان میآیند: زنان) از نمونه این علما مصباح یزدی و جنتی و وحید خراسانی و این روضه خوانانی که هر جمعه در سراسر کشور به گفتن لاطائلات جمعه مشغول میشوند هستند.

ای بخت چرا ز ما چنین برگشتی

چرا دستمال بدستان درباری؛ خمینی را به درجه خدائی رساندند و حتی پس از نا بودیش او را بتی کردند و برایش گنبد و بارگاه ساختند و آن بیعدالت و جنایتکار را بعنوان معیار سنجش خوب و بد بر گزیدند و لاطائلات ابراد شده او را بر در و دیوار نوشتند و تصویر بی مقدارش را زیب و زینت در و دیوار و کوچه و خیابان قرار دادند و جانشین از خودش رسواتر و جانی تر "تازی نژاد علی خامنه ای" را هم بدرجه قدیسی رساندند و افسانه سازی ها کردند که در هیچ فکر سالمی آن افسانه ها باور کردنی نیست.

آیا نباید گفت:

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که برماست.

آیا ما بآن درجه از بلوغ رسیده ایم که در مسائل خودمان پر خویش را ببینیم و بفهمیم که از ماست که بر ماست.

دزدان و اوباش و مدیحه سرایان بیمقدار، در سایه این بز خود ساخته سامری (که ما خود آنرا بت کردیم و جای پای کثیف شان را میبوسیم و پس مانده آب و غذای آنان را تبرک می شماریم) بکارهای بزرگ گماشته شدند و در سایه بی لیاقتی و بیمقداری او و کارگزاران بی سروپایش که بسیاری از آنها حتی متولد و تبعه کشورهای دیگرند ایران ما را به ورطه نابودی کشانده اند.

اینک کار بجائی رسیده است که کارگزاران و فرمانبرداران تاریخی دیروزمان، که ما شاهانشان را زیر پای پیل میانداختیم ما را به تمسخر گرفته اند و نفت و گاز ما را بیغما میبرند و ما را یارای آن نیست که از حقوق حقه خود دفاع کنیم.

در سایه ندانم کاری اسلامی و دفاع از وازده های جهان همه دنیا ما را تحریم کرده و اینک بجای آزادی از وابستگی به آمریکا وابستگی به چین و روسیه ای با حکومت ما فیائی پوتین و حزب شکست خورده و وامانده کمونیست چین نصیبمان شده. تازه این که ما تمام صنعت نفت و گاز ملی شده خود را با قرار دادهای استثماری به چین دادیم تمام درد نیست، ما حتی وابسته به بولیوی و ونزولا و چاقو کشان آمریکای لاتین شده ایم و حتی اسلامی که سنگ آنرا بسینه میزنند بدرجه ای رسیده که هوگو چاوز را برای فریب توده ها بزیارت رضای عرب به خراسان میبرند. خراسانی که خاستگاه ملیون بزرگ ایران بوده امروز شده است خراسان رضوی.

امروز همای ما که سایه بر جهان افکنده بود به مرگی پر وبال شکسته تبدیل شده تا جائیکه حتی صربستان که بدهکار ماست نیز دانه ای باو نمیدهد و لاجرم همای بلند پروازمان زمین گیر شده و باز هم دریغا که اینها تنها دردهای ما نیست و در مقایسه با آلام جانگداز مان حتی درد بزرگی هم بحساب نمیآید.

ما از قافله علم عقب بودیم و اینک صدها بار عقب تر رفته ایم و شب و روز ملایان بی سر و پا همچون قرائتی و ملا حسنی و آن بیسوادی که نامش "آخوند دانشمند" است و امثال او و شخص تازی نژاد علی خامنه ای مغز ما را با لاطانات خود در مورد آنچه خود نیز باور ندارند مورد تهاجم قرار میدهند و با سیاست های غلط چنان آبرویی از ما برده اند که امروز ایرانی را در همه جای دنیا بشر دست دوم و سوم و تروریست اسلامی میشناسند و متولد ایران بودن چنان انگه شده که بجرم آن ما را انگشت نگاری میکنند آنهم پس از کلی معطلی و سئوالات بی محتوا که اگر بیکی جواب دلخواه آنان داده نشود ایرانی را سوار همان مرکبی که با آن آمده میکنند و پیش آخوند های کلاش باز میفرستند و حتی یک خدا نگهدار هم دریغ مینمایند.

درد اینکه هر بلائی بصرمان میآید، میگویند صبر کنید یک لولئی از چاهی بیرون خواهد آمد و پس از کشتاری جانانه (بخصوص از آخوند ها) ما را نجات میدهد و مردمی ساده دل را بآن امید دلخوش کرده اند فاجعه ایست که علاج آن اگر محال نباشد بسیار دشوار است. چطور مسمومیت مغزی بخواب رفتگان خرافات را باید علاج و آن خفتگان هیپنوتیزی را بیدار کرد؟

درد بزرگ دین اجباری و وجود رهبری است که راه نمیداند و از خصائل انسانی تهی است و بفرمان او نادانان نابکاران بکارهای بزرگ گمارده شده اند و دانایان اگر ساکت بودند و تن بخت دادند خانه نشین گردیدند و اگر حرفی سبک زدند به زندان رفتند و اگر کمی درشت تر از دنیا بیرونشان کردند. خردمندان دانشمند و فرزانگان ما را به جرائمی منتسب کردند که فقط برای خود آنها بی آبرویی بهمراه داشت و مردی به عظمت سعیدی سیرجانی را در سن ۷۰ سالگی به لواط متهم نمودند و از این کار بی اساس خود شرم نکردند زیرا آنها توده های پای منبری را هدف تبلیغات خود میدانند.

نادانان "گماشته شده بکار" در مسابقه چپاول بهزینه ما ملت بجان هم افتاده اند و دانایان بیکار یا جلای وطن کرده اند و یا در زندان بزرگ جمهوری اسلامی و یا در زندانها کوچک تر آن در بندند و هر دو گروه در رنج بر باد رفتن وطن.

بزرگان را در زندان دست بسته تحویل اوباشی دادند که بامدران خود رحمی نمیکند و نه انسانیتی دارند و نه وجدانی و بآن شخصیت های بزرگ در بند بصورت روحی و جسمی اهانت هائی روا میدارند که نوشتن آنها جسارت و بی تعهدی میطلبد.

چاقو کش های بی اصالت را بسراغ داریوش و پروانه فروهر میفرستند تا جسم آنان را از کار بیندازند و آنقدر بی خردند که نمیدانند افسانه آنها از خودشان خطرناک ترند. و خانم سحابی را در جلو جنازه پدر محترم و رنج دیده اش که از این جهان رفته توسط لاتهای بقتل میرسانند و آب از آب تکان نمیخورد. ببخشید این آب نیست گنداب است که در حادثه از گنداب تکان نمیخورد.

دیوانه و جنایتکار اعظم؛ اهریمن بزرگ ولی وقیح تازی نژاد خامنه ای^۱ از بیدرایتی و بی تدبیری و ندانم کاری، مجنونی را بر ما بریاست گماشت که برای هدفهای شیطانی خود پیروی از موجودات نیست در جهان را مراد خود میندازد و در سازمانهای جهانی و برای مردم دانشی گزیده که در راه تسخیر آسمانها هستند و مایه آنها خرد و دانش است صحبت از آن موجودات خیالی میکند و خود را مضحکه شرق و غرب و شمال و جنوب نموده است، ای آه و افسوس از این فجایع که متأسفانه ما با شجاعت و دایه کرده ایم و حتی از ملت هائی چون لیبی و سوریه و یمن در مبارزه با ظلم عقب ترییم.

ما را ترساندند و عوامل خود را به پیش کسوتی ما گماردند و ما دستمان را رو کردیم و با فریاد یا حسین میر حسین در دام افتادیم و آمدند و داستانهای شقاوت و تجاوز در زندانها را بر ایمان تعریف کردند و بر ایمان رهبران مخالف از جنس اسلامی ساختند و ما که از سرشت نیکو ساخته شده ایم در دام افتادیم و خوش باوری کردیم و آنها پیش قراولان شجاع ما را کشتند و اسیر کردند و تار و مارمان نمودند و تهور ما را به بند کشیدند و در اول مبارزه باز نشسته شدیم و آنگاه که ما خانه نشین شدیم میر حسین ها ما را برای راه پیمائی سکوت به خیابانها آوردند تا مثل گوسفندان رام شده در پیاده رو خیابانها راه برویم و هر کدام از ما که در راه پیمائی سکوت که در واقع جشنی بود برای تازی نژاد اهریمن خامنه ای و دار و دسته ارادل او سرفه ای کردیم یا عطسه ای و یا بادی خارج نمودیم بجرم شکست سکوت دستگیرمان کردند تا بدانیم باید ساکت باشیم چون **آغا** از سر و صدا خوششان نمی آید پس ساکت شدیم.

در مرگ پدری مبارز که پدر خودش قربانی تروریست اسلامی ناب شده بود دخترش را در جلو ما کشتند و دم بر نیاوردیم و این سکوت مرگبار را ادامه دادیم. شاید دوسه تا سرفه یا عطسه تنها اعتراض ما بود در مقابل آن جنایت که باید ایران را بحرکت و اعتراض و میداشت.

البته غصه خوردیم و بقول فردوسی بزرگ زمانه چنان برگشته که:

نهان گشت آیین فرزندگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند
شده بریدی دست دیوان دراز
پراکنده شد نام دیوانگان
نهان راستی آشکارا گزند

زنیکمی نبودى سخن جز به راز

ما هم در غم سحابی ها یا براز سخن گفتیم و یا از دور. باز هم به فردوسی بزرگ گوش دهیم:
چو دشمن گرامی شد و دوست خوار
بیزدان که گر ما خرد داشتیم
کجا این سرانجام بد داشتیم
به ناچار پیش آید این روزگار.

در سال ۱۹۹۲ در لوس آنجلس یک سیاه پوست امریکائی بنام راندی کینگ (Rodney King) توسط پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفت. در یک دادگاه هیئت منصفه ای مرکب از ۱۰ سفید پوست، یک آمریکائی لاتین و یک آسیائی پلیس را تبرئه کرد و در اعتراض به این حکم مردم لوس آنجلس شورش بر پا کردند که ۶ روز ادامه داشت و یک میلیارد دلار خسارت وارد شد. سر انجام به خواهش شخص راندی کینگ و تعهد مسئولان به رسیدگی ماجرا خاتمه یافت و آقای کینگ نیز ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار دلار خسارت دریافت نمود. این برای کتکی بود که از پلیس خورده بود. جمهوری اسلامی برای کشتن خانم سحابی چه کرد و ما ملت ایران چه بلایی بسر این قاتلین بی سروپا آوردیم؟ هیچ. چون شجاعان ما را بردند و کشتند و در بند کشیدند و ما را اخته کردند. چون اسانلو هارا در بند کشیدند و به مادر و همسر و خواهر او هم رحم نکردند. چون بهروز جاوید تهرانی را فراموش کردیم که هنوز در دست دژخیمان بد سیرت خود فروخته اسیر است و ما یادمان نیست و شاید هم اهمیتی نمیدهیم که بر سر او چه آمده یا چه حال و وضعی دارد.

ما یادمان نیست از دانشجوی شجاع و گم شده ملی مان محمود وحید نیا که روز ششم آبان ۱۳۸۷ در حضور اهریمن بزرگ با شجاعت باو ایراد گرفت و دیگر نه خبری از او داریم و نه اثری و نه یادی میکنیم که چه شد و نه سئوالی میکنیم که کجاست. برای فراموش کردگانی که نمیدانند محمود وحید نیا کیست، یاد آوری میکنم که این همان مرد بزرگی است که در جلسه ملاقات با خامنه ای بر پا ایستاد و او را مورد سئوال قرار داد و خامنه ای اهریمن از فرط ناراحتی بلند شد و جلسه را ترک کرد و محمود ما رفت که رفت.

در کدام یک از تظاهرات انجام شده نام یا عکس این نابغه ریاضی را علم کردیم و آزادی او را طلب نمودیمو ما صدها بل هزاران اسیر چون او در سیاه چالها داریم.

تا کی بیخبری؟ تا کی بی اثری؟ تا کی تحمل زبونی در مقابل دزدان خدا فروش؟ دار و ندار ما و مهمتر از هر چیز سنن ملی و فرهنگ اصیل اما مبتلا به میکرب شده ما برباد رفته و می رود که در کام میکرب تازی اصل آن نابود شود. امروز در کشور ایران، سر زمین نیاکان ما صحبت از ملیت ایرانی گناه است زیرا اهریمنانی چون مصباح یزدی را خوش نمی آید که ملیت ایرانی مطرح شود. امروز فردوسی بزرگ را خوار می شمردند زیرا از حرف درست بیزارند و آن بزرگ مرد کتابی نوشته سراسر حرف درست. امروز ما باید در دهان ازدها رقص مرگ بکنیم و صحبت از آزادی گناه نا بخشودنی بحساب می آید.

کجا بید میراث داران کاوه آهنگر و یعقوب لیث و بابک خرمی و دیلمیان و سامانیان و ابو مسلم ها و هزاران نظایر آنها که باشکال مختلف با ضد فرهنگ ایرانی بجدال برخاستند و جان بر سر اینکار باختند و پرچم مبارزه را بزمین نینداختند بلکه بدست دیگران سپردند.

بیانید و این پرچم مبارزه با این ضد فرهنگ مسموم برخاسته از حجاز و برپا شده توسط حکومت خمینی، خامنه ای و عراقی های رانده شده از عراق مانند لاریجانی ها و سایر اهریمنان را بر پا نگهدارید. اینجا ایران است و هر کس خود را ایرانی میدانند محترم و صاحب حقوق مساوی با همه ایرانیان است و زبان و دین و طرز تفکر موجب اختلاف و تبعیض نیست و فقط عشق بایران و وفای به آن معیار است. هیچ گروهی به هیچ گروهی ظلم نکرده و همه ما مورد ظلم دیکتاتورهای رنگارنگ قرار گرفته ایم و کسی را بر تری بر دیگری نیست و معیار برتری پیشگامی در خدمت بایران است و هم از این رو در پیشانی این کشور نام سرداری چون ستارخان درخشش دارد.

برخیزید ای ایرانیان که بار دیگر میراث خوران قادسیه و اینک از درون و با شناسنامه و عنوان ایرانی بر مملکت ما حمله ور شده اند و در حال نابودی ما و تاراج آنچه هستند که برای ما مانده بود و در این تخریب سخت پیشرفت کرده اند و سخت تر

کوشا هستند و تا مارا از پای نیندازند و در زمره فقیر ترین کشور ها از نظر ثروت و فرهنگ قرار ندهند و از بی تمدن ترین جوامع وحشی تر نکنند و خود با اموال دزدیده شده از ما پا بفرار نگذارند از پای نخواهند نشست:

برای نجات میهن از جنگ اهریمنان بیا خیزید

یا بزرگی و فر و عزت و جاه – یا چو مردانت مرگ رویا روی

ما را ملیت ایرانی بهم پیوند میزند. پیوند خودمان را نگهداریم. یادمان باشد که هر ملتی باندازه لیاقت و تلاش و کوشش خود پیشرفت میکند.

با آرزوی پیروزی و پایداری ملت ایران
حسن مساوات تیر ماه ۱۳۹۰

hojjat@northlondonacademy.com

۱ : تازی نژاد بجای سید بکار برده شده